

یغما

شماره مسلسل ۲۸۴

سال بیست و پنجم

اردی بهشت ماه ۱۳۵۱

شماره دوم

غلامحسین یوسفی

زبان فارسی، بنیان فکر و فرهنگ ما

دوقتی ملتی مقهور می شود تا هنگامی که زبان خویش را خوب حفظ نکند گویی کلید زندانش را در دست دارد. این سخن آلفونس دوده^۱ نویسنده فرانسوی - که مربوط است به روزگار استیلای آلمان بر آلاس ولرن - در قرن بیستم نیز نه تنها ارزش خود را حفظ کرده بلکه با مسائلی که امروز در زمینه اندیشه و فرهنگ در جهان مطرح است از جهات مختلف خاصه از لحاظ اهمیت زبان ملی درخششی دیگر پیدا می کند. مسأله زبان فارسی برای ما ایرانیان مهمتر از آن است که برخی از درس خوانندگان ما می پندارند. زبان فارسی فقط وسیله سخن گفتن و رفع نیازمندیهای روزانه ما نیست که بتوان با چند ساعت تدریس آن در دبستان و دبیرستان - بتوسط هر کس که باشد - سر و ته قضیه را بهم آورد و دلخوش بود که وظیفه خود را در قبال ملت و مملکت انجام

۱ - Alphonse Daudet (۱۸۴۹-۱۸۹۷)

داده ایم بلکه این موضوعی است بسیار مهم و خطیر که با موجودیت فکری و فرهنگی ما بستگی دارد .

زبان وسیله اندیشیدن است . مردمی که زبانی پرمایه و توانا ندارند از فکر بارور و زنده و آفریننده بی بهره اند . بنابراین هر قدر در تقویت این بنیان مهم زندگی غفلت شود در پرورش فکر مردم سهل انگاری شده است . کسانی که حد و رسم معانی کلمات و مرز آنها برای خودشان روشن نیست چگونه می توانند درست بیندیشند و چه چیز را می توانند مطرح کنند ؟ حاصل پریشان فکری بی گمان پریشان گویی است . برخی از آنان که چند سالی به زبانی خارجی درس خوانده اند و اینک می گویند بدان زبان می اندیشند نه به فارسی - اگر سخنشان استوار باشد - چطور ممکن است به این طریق از فرهنگ و ادب ایران آگاهی حاصل کنند مادام که اندیشه های خویش را در قالبی غیر ایرانی شکل می دهند . به عبارت دیگر ، بنا بر اظهار خودشان ، هر چیز تا نخست بدین صورت بیگانه در نیاید مفهوم و معلوم ایشان نمی گردد . پس اگر گفته شود اینان را از لحاظ معرفت نمی توان ایرانی تمام عیار خواند سخنی گراف نیست . زیرا آنچه ما را ایرانی با فرهنگ ، بمعنی کامل کلمه ، می پرورد طب و فیزیک و ریاضی ، با همه ارجمندی آنها ، نیست بلکه فکر و معارف و ادب ایرانی است که تحصیل آن در دامن ادبیات و علوم انسانی و به زبان فارسی ممکن می گردد و پس ، نه فقط تولد در ایران و چند سالی در این دیار به مدرسه رفتن و ایران را شناختن ، سپس آموختن پزشکی ، مهندسی ، شیمی و یا دیگر شاخه های علوم در یکی از دانشگاه های اروپایی یا امریکایی . گو این مکرر دیده شده است که بصیرت بعضی از این گروه فرنگ رفتگان ما در زبان خارجی نیز حد اکثر از فهم و نگارش نامه های عادی و استفاده از برخی کتب درسی فراتر نمی رود .

ایرانی بودن ، از این نظرگاه ، مستلزم ایرانی اندیشیدن است و ایرانی فکر کردن . نتیجه معرفت به فرهنگ ایران است و به زبان فارسی اندیشه کردن . بی سبب نیست که وقتی از یکی از صاحب نظران ما در باب فرهنگ شرق و غرب

سؤال می‌شود، می‌گوید: «گذشتن از غرب زدگی مستلزم تعاطی کلمات است و گر نه ما که زبانمان ویران است و نسبت به معنی و حقیقت کلام و اسم و مسمی و کلمات، بعد و فاصله زیادی پیدا کرده‌ایم چطور می‌توانیم همه چیز و از جمله گذشته و تفکر گذشته و شرق را طرح کنیم؟ زبان برای من اصالت دارد و لذا می‌گوییم که این زبان است که اقوام را از هم متمایز می‌کند. وقتی زبان ویران شد، تذکر گذشته هم از میان می‌رود و به همین جهت اکنون دیگر تذکر نسبت به گذشته - یعنی یاد حضوری نه یاد حصولی نسبت به آن - در میان نیست. اما وقتی این تذکر نباشد، پرسش قلبی و حقیقی هم نمی‌توان کرد.»^۱

این سخنان نه تنها مبالغه نیست بلکه از جهات مختلف معتبرست. همه ارزش و اعتبار میراث فرهنگ بشری نتیجه تنوع اندیشه‌ها و فرهنگهای گوناگون بوده است و برخورد و پیوند آنها با یکدیگر. در عصر ما گسترش و نفوذ روز افزون و شگفت انگیز وسائل ارتباط جمعی کم‌کم دارد جهان را به طرف کلی سازی و یکسواختی زبان بخشی سوق می‌دهد.

خاصه اگر، چنانکه دانشمندان پیش بینی می‌کنند، با سود جستن از قمرهای مصنوعی، فرستنده‌های جهانی تلویزیون در سالهای آینده در عالم بکار افتد و همه معرفت بشر بتدریج از راه چشم و با دیدن تصویرهای تلویزیونی حاصل گردد و وسائل سمعی و بصری کم‌کم جای مطالعه و تفکر را بگیرد.

نتیجه این کار بتدریج بصورت یکدست درآمدن ادب و معارف ملل است و همسان و قشری شدن اندیشه‌ها و سیر آنها در يك مجرای معین. بدیهی است در این میان زبان و فرهنگی که قدرت و سیطره اقتصادی بیشتر بشتیبان آن است غلبه پیدا می‌کند و زبانهای قومی در برابر زبانهای معدود رایج در تلویزیونهای جهانی دچار ضعف خواهد شد اما این وضع به ضرر همان زبانها و معارف قاهر نیز تمام می‌شود زیرا نتیجه آن، عقیم

۱ - احمد فرید: مجله فرهنگ و زندگی ۳۳/۷، دی ماه ۱۳۵۰. در اصطلاح وی پرسش قلبی زاینده تفکر قلبی است و تفکر قلبی در برابر تفکر قالبی بکاررفته است.

شدن فرهنگ بشری است از بدایع افکار و ابتکارانی که می تواند در دامان خود فرهنگهای غنی و گوناگون بیورد. چه توان فرساست دنیایی بدون تنوع و ابداع که در آن همه کم کم یک جور بیندیشند، رفتار و احوالشان شبیه هم باشد، یک نوع اظهار شادی یا بیان اندوه کنند و مثلاً بصورت ابزار و پیچ و مهره های اتومبیل شورولت در آیند که در همه جای جهان یک نوع است و با یک شماره مشخص و با یک طرز استعمال معین! کسانی که به گمان خود برای سرعت پیشرفت در کسب علوم و فنون جدید، گاه ترویج یک زبان رایج جهانی را به جانشینی زبان ملی گوشزد می کنند تصویری از چنین آینده تاریکی ندارند و گر نه سخنی بدین خامی بر زبان نمی آوردند.

در امریکا - که کشوری است صنعتی و مظهر استیلای ماشین و تکنولوژی جدید - اندیشه و بیان تقریباً یکنواخت بسیاری از مردم در سرتاسر این سرزمین پهناور در نظر نکته بینان تعجب آورست. در همه جا مردم با عباراتی همانند تشکر می کنند، ابراز تأسف می نمایند و یا اظهار عشق می کنند. گویی همچنان که نام و تشکیلات فروشگاهها، شیوه معماری و شهرسازی و خیابان بندی و گردشگاهها در اکثر شهرها شبیه یکدیگر است، مهندسانی روان شناس و کارآزموده برای افکار و بیان مردم هم قالبهایی خاص ساخته اند و همه کم و بیش مثل هم می اندیشند و سخن می گویند. فکر قالبی و زبان قالبی ناگزیر با هم مربوطند و زاده یکدیگر.

تأسف انگیز است وقتی می بینیم پاره ای از همان تعبیرات قراردادی و بی رمق کم کم از راه برگرداندن فیلمهای فرنگی به فارسی و برنامه های رادیویی و تلویزیونی و دیگر وسائل ارتباط جمعی و یا بوسیله ترجمه های خام بعضی از مترجمان کم مایه در زبان فارسی رخنه کرده است. چندان که زبان مردم بی سواد کوچه و بازار گاه زنده تر و اصیل تر و فصیح تر از زبان بسیاری از تحصیل کردگان است که تحت تأثیر این گونه تعبیرات و القآت قرار گرفته اند!

گروهی از درس خواندگان ما - که بتدریج اداره کارهای مختلف از جمله امور مهم فرهنگی و تربیتی را بر عهده می گیرند - از این اهمیت زبان ملی غافلند. در نتیجه

محصول فکر و کار آنان ، هر قدر هم حسن نیت و کوشش بخرج دهند چنان که باید نمر بخش نیست و کمتر به درد ایران می خورد. اینان همان طور که می پندارند بهترین روش ، روش آن مدرسه و دانشگاهی است که در آن درس خوانده اند - زیرا وسعت دید کافی و روح علمی ندارند - بهترین زبان را هم زبان آن کشوری می شمرند که در آنجا تحصیل کرده اند نه زبان فارسی که بمنزله شاهرک حیاتی فرهنگ و فکر ایرانی است. نتیجه این طرز تفکر آن است که گاه می شنویم کسی می گوید : خوب است در دانشگاه دروس علوم و پزشکی را به زبانی خارجی تدریس کنیم ، دیگری شادمان است که با فرزند خردسالش در خانه به زبان فرنگی سخن می گوید یا او را به مدرسه ای فرستاده است که همه درسها به زبان فرانسوی یا انگلیسی تدریس می شود !

وقتی بسیاری از کودکان و دبستانها و دبستانها یاد دادن زبانی خارجی را، در آگهی های گوناگون ، جزء امتیازات خود می شمرند و نمی گویند واز آنها نمی خواهند که در تعلیم زبان فارسی تا چه حد وظیفه خود را انجام می دهند، متوجه نیستیم چه غفلت بزرگی را مرتکب می شویم و بظاهر به این سخن برخی از مریبان نا آگاه خود را راضی و خرسند می کنیم که سنین خرد سالی بهترین موقع یادگیری زبان خارجی است . نمره این افکار برخورد با این حقیقت تلخ است که گاه باید در دانشگاه نیز از زبان فارسی دفاع کرد و به جمعی از کسانی که عهده دار مسؤولیتی مهم هستند لزوم توجه کافی به زبان فارسی و معارف ایرانی را گوشزد یا برای آنان توجیه نمود بی آنکه بتوان به تأثیر این سخنان - که از سر وطن دوستی و غمخواری گفته می شود - در دیگران امیدوار بود .

در نظر هر ایرانی آگاهی که وطن خود را می شناسد و دوست می دارد، در کشاکش مسائل گوناگونی که امروز جهان با آن روبروست ، مؤثرترین وسیله ای که می تواند جوانان ما را از حیرتها و گمراهیها برهاند آشنا ساختن آنان است با معارف ایران تا در برابر سیل خروشان افکار و فرهنگهای مختلف مستقل و با شخصیت بار آیند و در عین بهره وری از دانش و تمدن قرن بیستم فکر و روح و جوهر ایرانی خویش را حفظ کنند. بخصوص که فرهنگ ما از جنبه مردمی و انسانی و فضائل بشری نیز درخششی بسزا

دارد که مغتنم است و شناختنی .

کسی که ملت و مملکت خود را بحقیقت بشناسد، آن را آگاهانه دوست خواهد داشت و هیچ انگیزه‌ای موجب نخواهد شد این پیوند در وجود او سستی گیرد . برعکس آن که با مردم این مرز و بوم و روح و فکر آنها و فرهنگ ایران آشنا و بدان دل بسته نیست به اندک چیزی فریفته می‌شود و از ملت و وطن خود می‌گسلد .

نمونه آن را در برخی از جوانان ما می‌توان یافت که خود را بدان راضی کرده‌اند که در کشوری دیگر ، شغلی دارند و خانه‌ای و اتومبیلی و همسری غالباً بیگانه، غافل از آن که اگر تا پایان عمر هم در آن سرزمین خدمت کنند مردم آن دیار هرگز آنان را در خود جذب نخواهند کرد و از خودشان نخواهند شمرد . نتیجه آن که از خانه مانده‌اند و از بیگانه رانده .

در تربیت فرزندان ایران ، زبان فارسی که مفتاح تفکر ایرانی است اهمیتی خاص پیدا می‌کند ، موضوع بسیار مهمی که اگر چه از آن فراوان سخن می‌رود هنوز حساس بودن مسأله را چنانکه باید دریافته‌ایم و بدان نپرداخته‌ایم .

عبث نیست که جواهر لعل نهرو در حسب حال خود و گزارش تلاشهای ملت هند برای کسب استقلال می‌نویسد : همین که حزب کنگره در هند موجودیت و روش مشخص پیدا کرد ، زبان مورد استعمال در کنگره بجای انگلیسی بتدریج و با سرعت هندوستانی شد، یا گاهی زبان ایالتی که در آنجا کنگره تشکیل می‌شد بکار می‌رفت . . . بخصوص که افکار نامساعدی نسبت به استعمال يك زبان خارجی در مورد يك كوشش و اقدام ملی بوجود آمده بود . ۱۰

ممکن است کسانی بگویند تنها از راه آموختن زبان فارسی نمی‌توان با دانش قرن بیستم همگام شد . جواب آن است که دانستن زبان فارسی و شناختن فرهنگ ایران و ایرانی اندیشیدن مستلزم بی‌خبری از معارف جهان نیست بلکه سخن بر سر این است که اول باید ایرانی بود بعد تمدن جدید را شناخت و چنانکه مقتضی است از آن سود

جست. بعلاوه این نکته که حاصل پژوهشهای دقیق در باب تأثیرات فرهنگ غرب در شرق در عصر تحولات بزرگ جهانی است قابل توجه است: « این موضوع حائز اهمیت است که اغلب نویسندگان و هنرمندانی که بهتر از دیگران برداشتها و اشکال جدید را [از ادب و هنر مغرب زمین] بکار بستند از کسانی بودند که با شیوه های فرهنگ ملی تربیت یافته بودند نه آنها که از مکتب غرب بهره گرفته بودند. »^۱

این سخنی است استوار و سنجیده. در نیم قرن اخیر صادق هدایت که در نویسندگی درخشید با همه آشنایی با فرهنگ جدید غرب، عاشق مردم ایران بود و زبان فارسی، آنهم نه تنها در آثار افسونگر حافظ و خیام بلکه حتی در محاورات ساده مردم کوچه و بازار و بزرگان و پیشه وران.

در دیگر رشته ها نیز کسانی از هموطنان ما به توفیقی نایل شده اند که با مردم ایران و فرهنگ ایران همدم و مانوس بوده اند و به زبان فارسی اندیشیده اند و از دانش و معرفت بشری در این قرن هر چه بیشتر بهره یافته اند.

پاسداری از زبان فارسی و فرهنگ ایران مسأله بسیار خطیری است و هر روز درنگ در این مهم، زیان خیز. برای حل این مسأله، ایجاد مجالس بحث و سخنرانی و طرحها و کوشش هایی از این قبیل کفایت نمی کند. بلکه موضوع باید بعنوان یک ضرورت و کار مهم ملی مورد توجه شود و با هدفی مشخص و برنامه ای دقیق و همه جانبه و چند ساله با همکاری و کوشش عموم افراد ملت - پیش از آن که دشواری بهم رسد - به چاره گری پرداخت. در این زمینه هنوز جای سخن هست اگر چه گمان می کنم همه هموطنان آگاه به اهمیت حیاتی موضوع واقفند.

۱- راک: مجله فرهنگ و زندگی ۶۷-۷، ترجمه ایرج علی آبادی از جلد ششم کتاب زیر که به همت یونسکو چاپ شده است: